

«مردم‌محوری و بهره‌مندی از ظرفیت‌های مردمی در نظام اداری»

گفتگو با آقای دکتر رضا ماحوزی، معاون پژوهشی و آموزشی موسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری



پدیده‌ای کاملاً معاصر است. بنابراین اگر بخواهم به این سوال پاسخ دهم باید حیطه صحبت را به یک قرن اخیر محدود کرد و گفت که تاریخچه استفاده از ظرفیت‌های مردمی در نظام اداری معاصر چگونه بوده است؟ باز برای پاسخ به این پرسش، باید به تنوعات تاریخ معاصر ایران رجوع کرد تا ببینیم آیا در این صد سال، با یک رویه یا با رویه‌های متعدد سروکار داشته‌ایم. در اولین موج ایجاد نظام اداری جدید که حدوداً یک دهه بعد از فتح تهران در انقلاب مشروطه شروع شد، یعنی در دوره احمد شاهی، تعدادی وزارتخانه جدید ایجاد شد و این وزارتخانه‌های جدید به نیروی انسانی نیمه متخصصی نیاز داشتند که بخشی از این نیروی انسانی متخصص از طریق اعزام دانشجویان به مدارس عالی و دانشگاه‌های خارج از کشور

• **ضمن تشکر از قبول زحمت و بذل عنایت جنابعالی برای ایراد مصاحبه، لطفاً برای ورود به بحث کمی در مورد تاریخچه استفاده از ظرفیت‌های مردمی در نظام اداری ایران بفرمایید.**

باتوجه به شکل اخیر نظام اداری که با آن مواجه هستیم، می‌دانیم که این شکل از نظام اداری را دقیقاً از ابتدای قرن که همین شش-هفت ماه گذشته تمام شد، در پیش گرفتیم. لذا آن چه که تحت عنوان دیوان‌سالاری در تاریخ ایران ذکر می‌کنند ارتباطی با این نظام اداری متحدالمرکز و کثیرالشاخه که بخواهد از تهران و پایتخت یک سیستم واحد اداری، مالی، استخدای و نظارتی را بر تمام استان‌ها و شهرستان‌های کشور اعمال نماید، نداشته‌ایم و بنابراین این پدیده،

ندارد، افراد بر اساس نیت خیرخواهانه خود و تحت تاثیر ارزش‌هایی ملی‌گرایانه به میدان مشارکت عمومی می‌آمدند و اقدامات انفرادی را انجام می‌دادند- در دوره اخیر شبکه همبسته‌ای از خیریه‌ها در سطح ملی و بین‌المللی فعالیت‌های خود را تعریف و اجرا می‌کردند. به‌خصوص در دوره دوم پهلوی دوم که با نهادهای خیریه‌ای سروکار داریم که متشکل هستند و اگرچه روابطی با دولت دارند و حتی از کمک‌های دولتی استفاده می‌کنند؛ اما اصل بر استقلال آن‌ها از دولت است. این خیریه‌ها سازماندهی شده هستند و شعبه دارند، سازمان حسابرسی و بازرسی دارند، فعالیت‌های خود را ثبت و به فعالیت‌های اقتصادی برای درآمدزایی ورود می‌کنند. بدین معنا، به نوعی دست خیریه‌ها برای سیاست‌گذاری خودبنیاد باز است.

این دوره با انقلاب سال ۵۷ تمام می‌شود و ما متاثر از شور انقلابی، در ابتدا حدود یک دهه، یا یک دهه و نیم، با الگوهای جهادی مشارکت مردمی در نظام اداری مواجه می‌شویم. در این فضا، هر کسی هر کمکی که بتواند انجام می‌دهد و اگر در ادارات نیازی یا کاستی‌هایی وجود دارد از طریق رایزنی و مشارکت افراد بازاری، خانواده‌های متمول یا نیمه متمول و... برطرف می‌کردند و خود جامعه در آن فضای انقلابی و جنگ، داوطلبانه مشارکت داشت.

با این حال، در پایان دهه دوم به بعد و به‌خصوص در دو دهه اخیر، الگوی مشارکت مردمی متاثر از فضای بین‌المللی و تغییر روحیه در جامعه نسبت به سازماندهی دولتی مشارکت‌ها رخ داد. بدین نحو که اعتماد اجتماعی نسبت به بنگاه‌های بزرگ کمک‌رسانی و مشارکت عمومی به تدریج ضعیف و اقبال‌ها روز به روز کمرنگ‌تر و اخبار بد و ناکارآمدی‌های مستمر نهادهای دولتی از جمله کمیته امداد و بهزیستی و غیره موضوع گفتگوها و نقدهای جدی افکار عمومی واقع شد، در کنار آن فضای بین‌المللی معطوف به رشد خیریه‌های مستقل مردمی و کاهش تصدی‌گری دولت‌ها، در نهایت سبب شد افراد اندیشه‌الگوهای غیردولتی مشارکت را بار دیگر زنده کنند با این تفاوت که این بار، خیریه‌ها در برخی موارد در نزاعی جدید با ارگان‌های رسمی دولتی متولی کمک‌رسانی قرار داشتند و اتهام‌های متعددی را می‌بایست به جان می‌خریدند؛ مساله‌ای که هنوز بعد از دو دهه و اندی در کشور ما با ملاحظه و مدارا جلو می‌رود و وجود این خیریه‌های مستقل آن گونه که در دنیای آزاد مرسوم است به رسمیت شناخته نشده و تشکل‌هایی که می‌توانند بار اجرایی دولت را کم کنند همان طور که بسیاری از کشورها تجربه‌دار این حوزه هستند و این کار را انجام می‌دهند، نتوانسته‌اند خود را زیر انواع فشارها خارج سازند. متأسفانه در کشور ما فضا و امکانات لازم برای فعالیت تشکل‌های مستقل غیردولتی وجود ندارد. بنابراین می‌توان گفت که در الگوی اخیر ما با نوعی ضعف در اجرای مشارکت‌های مردمی و استفاده از

و برخی از طریق راه‌اندازی و تحصیل در مدرسه‌های تخصصی در داخل کشور و برخی از طریق استخدام مستشاران در نظام اداری ایران تأمین شد.

به تدریج بعد از جنگ جهانی اول، به اقتضای روحیه ملی‌گرایانه در بخش‌هایی از نظام فرهنگی کشور، نظام اداری ایران نیز نوعی بسیج ملی در کشور را در پیش گرفت که این بسیج ملی نیازمند یک نظام ارزشی و آموزشی بسیار گسترده بود. در اینجا "میهن" و ارکان مربوط به آن مثل شاه، خدا و مردم و... همگی به میان آمدند تا دست در دست هم، بسیج عمومی شکل گیرد. این روحیه عمومی که خود را در نوعی از اخلاقیات به نمایش می‌گذاشت، مردم را برای عمران و آبادانی سرزمین خود به نوعی وحدت و کنار گذاشتن هرگونه اختلافی که باعث شکاف و جدایی شود، دعوت می‌کرد. برنامه آموزش زبان مشترک (زبان فارسی استاندارد و معیار که می‌بایست توسط فرهنگستان ارائه می‌شد)، موضوع پرچم، و نظام اداری در کنار دو مؤلفه دیگر، مبنایی قرار گرفت تا ما یک سیستم یکپارچه و متحد مرکز اداری را در ایران آغاز و تجربه کنیم. در این نظام اداری که باید در این زمینه یعنی روحیه ملی‌گرایانه خوانش شود بسیاری از مردم داوطلبانه در قالب کار خیر، کمک کردند و مدرسه‌ها ساختند تا بسیاری از نابسامانی‌ها برطرف شود و عمران و آبادانی رو به سوی این سرزمین آورد. این بخش، یعنی مشارکت مردمی ذیل ارزش‌هایی میهن‌پرستانه و ملی‌گرایانه اولین موج مشارکت عمومی و مردمی بود که خود را همچون بازوی دولت و حاکمیت برای ساختن ایران می‌دید. در این دوره زمانی مشارکت ملی و مردمی از سوی یک نظام ارزشی پشتیبانی می‌شد.

در پایان جنگ جهانی دوم ارزش‌های ملی‌گرایانه تضعیف و در دوره حکومت محمدرضا پهلوی نوع جدیدی از مشارکت مردمی جایگزین سیستم قبلی یعنی الگوی اول شد. در این دوره دوم، ملی‌گرایی جای خود را به مشارکت مردمی مبتنی بر تقاضاهای متعدد اعم از تقاضاهای صنفی یا تقاضاهای مبارزاتی و حزبی و یا بعد از آن یعنی در پایان دهه ۳۰، نوعی از مشارکت در فعالیت‌های عمرانی اقتصادی داد. مورد آخر، همبستگی‌هایی با بازار آزاد، دموکراسی و... داشت. در این دوره، حتی یکی از اصل‌های انقلاب سفید به انقلاب اداری اختصاص پیدا کرد و چند اصل همبسته که مربوط به فساد اداری و سازمانی بود نیز به کمک آمد. این‌ها کمک می‌کردند تا ما گونه دیگری از نظام اداری را متناسب با پیشرفت‌های اقتصادی، آموزشی، صنعتی و تکنولوژیک داشته باشیم. الگوی مشارکت در اینجا تاحدی مبتنی بر سازماندهی خیریه‌ها و استقلال نسبی آن‌ها براساس ارزش‌هایی همچون دموکراسی، رقابت آزاد، عدم مداخله‌گری دولت و... بود. لذا برخلاف الگوی اول - که سازماندهی در آن وجود

ظرفیت‌های مردمی در نظام اداری کشور روبه‌رو هستیم.

• به نظر شما اولین گام برای استفاده از ظرفیت‌های مردمی در نظام اداری چیست؟

براساس سه دوره تاریخی که در صد سال اخیر عرض کردم که دوره سوم خود به دو دوره فعالیت‌های جهادی-انقلابی و فعالیت‌های گریز از مدیریت‌های کلان اداری و حکومتی تقسیم می‌شود، می‌توان در پاسخ به این پرسش و باتوجه به شرایط جاری در کشور، گفت آنچه که ما در حال حاضر نیاز داریم شناسایی میل عمومی جاری و ساری در جامعه ایران برای گونه متفاوتی از مشارکت‌های مردمی است که از قضا متفاوت از میل و خواست و اراده و نگاهی است که بخش‌هایی از حاکمیت دنبال می‌کنند. نگاه رسمی و حکومتی خواهان آن است که افراد را به صورت تشکلهای و هیئت‌ها سازماندهی کند که البته توفیقات نسبی هم داشته است؛ اما مسلمانان توفیقات، حداکثری نیست. یعنی بخش قابل توجهی از جامعه اساساً این گونه از فعالیت‌های کنترل شده و اداری رسمی را بر نمی‌تابند، بلکه خواهان آزادی بیشتر در سیاست‌گذاری‌ها بر اساس تشخیص کارشناسی هستند و در این موضوع، آزادی و اختیار لازم شرط است. آن‌ها خواهان اتخاذ تصمیم‌های معطوف به اجرا در سطوح محلی، ملی و بین‌المللی هستند و اقتضای این خواسته، حذف موانع فعالیت آن‌ها است. این موضوع منافاتی با مراقبت‌های قانونی لازم ندارد. آن‌ها براساس تجربیات داخلی و بین‌المللی و نحوه ارتباطات مؤثر، بهتر می‌توانند کمیت و کیفیت مشکلات را شناسایی و راه‌حل‌هایی معقولانه اتخاذ کنند. تمامی این‌ها مقتضی آزادی لازم و فقدان موانع حقوقی و سیاسی در سطوح ملی و بین‌المللی است.

لذا در گام اول، حاکمیت باید ذائقه‌شناسی کند؛ به‌ویژه باتوجه به فضای بی‌اعتمادی گسترده‌ای که نسبت به نظام اداری رسمی وجود دارد، حکومت باید ببیند افراد چه نوع یا انواعی از مشارکت را پیشنهاد می‌دهند و پیشنهادهای آن‌ها چه ویژگی‌هایی دارد و اگر قرار باشد زمینه‌هایی را برای اجرای پیشنهادهای فراهم و راه را برای مشارکت مردم و اجرای خواسته‌های آن‌ها هموار کنیم، چه مشارکت در بعد اداری باشد چه مشارکت در کم کردن تولی‌گری حکومت یا آسان کردن کارها برای حکومت، این زمینه‌ها باید کدام‌ها باشد؟

ما در این حوزه نیاز به پژوهش‌های جدید داریم. متأسفانه برخی پژوهش‌هایی که به آن استناد می‌شود مطالعاتی است که محدود به چند مطالعه رسمی در حوزه پایتخت است و ما هنوز مختصات دقیقی از علایق و نحوه فعالیت و کار استان‌های دیگر نداریم و نمی‌دانیم که در مناطق مختلف کشور، مثلاً چه فرهنگی از مشارکت‌های مردمی پشتیبانی می‌کند و چه عناصر فرهنگی مانع

از این مشارکت‌ها است و چگونه می‌توان سوبه‌های مثبت و منفی فرهنگی و اجتماعی و ساختاری مناطق مختلف کشور را همسو با تحولات جهانی بازخوانی و باز تعریف کرد. این مشارکت‌ها در الگوهای جدید در خوزستان، آذربایجان، هرمزگان، بلوچستان و ... چه مختصاتی می‌تواند داشته باشد و بنابراین پیشنهادهایی هم که می‌شود معمولاً پیشنهادهای تهران (مرکز) است. پژوهش‌ها حتماً باید تنوع فرهنگی، تاریخی، زبانی، دینی و حتی ظرفیت‌های اقتصادی و پیوندهای خانوادگی که در مناطق مختلف کشور دارد را مورد توجه قرار دهد. بدون این پژوهش‌ها، حتی اگر تمایلی به تمرکززدایی داشته باشیم راه به جایی نخواهیم برد و تلاش‌های ما، باز هم شکل تحمیلی خواهد داشت و یا اگر زمینه‌هایی را فراهم کنیم ممکن است این زمینه‌ها با برخی مناطق کشور، سازگاری فرهنگی، اقتصادی و انسجام‌بخش نداشته باشد. این مسئله‌ای است که در گام اول باید به آن توجه کرد.

• دستگاه‌های اجرایی برای استفاده از ظرفیت‌های مردم نیازمند ایجاد چه رویکردها یا فرایندهایی هستند؟

پاسخ به این پرسش مسلماً باید روی زمین باشد و نه صرفاً در حد یک نظریه. باید این را در نظر بگیریم که نظام اداری ما به شدت تمرکزگرا و کنترل‌گر است. یعنی ما انواع سازوکارها را برای کنترل‌گری در شئون مختلف داریم. حال این شئون اقتصادی، آموزشی، فرهنگی، مالی یا خدماتی باشد و غیره، می‌توان این تولی‌گری و کنترل‌گری را در شئون مختلف مشاهده کرد. ما با انواع قانون‌گذاری‌ها به این میل دامن زده‌ایم. از این نظام اداری پر قانون و مسئله‌دار که دارای دغدغه‌ها و اولویت‌هایی متعدد است، نمی‌توان انتظار داشت که بیش از آنچه تاکنون اتفاق افتاده است، ظرفیتی را برای مشارکت‌های مردمی بدست دهد. ما در برخی از موارد حتماً نیاز به قانون‌زدایی داریم. قانون‌زدایی نه به معنای بی‌قانونی، بلکه به معنای باز کردن فضاهایی است که بتوان در آن به گروه‌های مردمی اعم از گروه‌های کوچک، متوسط و بزرگ، با انواع دغدغه‌ها، چه دغدغه‌های بهداشتی، آموزشی، اقتصادی، خدماتی، محیط زیستی و ... اجازه فعالیت داد تا مسائل را به صورت کارشناسانه و دقیق شناسایی و راه‌حل‌ارایه کنند.

در وضعیت فعلی، کثرت مشکلات در جامعه ما به حدی زیاد است که حاکمیت اگر تمام نیروهای خود را جمع کند- چنانکه تا کنون بارها سعی نافرجامی برای این کار داشته است- باز هم نمی‌تواند سوبه‌های ناگفته‌ای را که معمولاً به زبان نمی‌آید یا عامدانه نادیده گرفته می‌شود را ببیند و اجازه دهد برای رفع آنها راه‌حل‌های ایجابی پیش گرفته شود. این مسئله و معضل بزرگی در مدیریت عمومی و اداری کشور است. قاعدتاً واگذاری تصدی‌گری حکومت و دولت

و توسعه جامعه مدنی خیران اقداماتی جدی داشته باشد. بدین معنا، پس از استقرار وضعیت فراگیر خیریه‌ها و کنار رفتن دولت از برنامه موقتی حمایت‌گری اولیه، در هر دو سطح فرایندی و نتیجه‌بخشی اقدام‌هایی جدی را در همفکری با بنگاه‌های خیریه معتبر بین‌المللی و ملی مبذول دارد.

• به نظر شما مهم‌ترین موانع استفاده از ظرفیت‌های مردمی در نظام اداره کشور چیست؟

این موانع به‌طور کلی به دو دسته تقسیم می‌شوند. یکی موانع خلقی- فرهنگی و دیگری حکومتی- دولتی است. استمرار بخشی از خلیقات ایرانی دال بر اینکه ما به صورت فردی کار کنیم تا گروهی، با ضرب‌المثل‌های مختلف که مانع کار تیمی و جمعی است در کنار مانع دوم یعنی میل شدید حاکمیت برای تصدی‌گری حداکثری و در اختیار گرفتن همه چیز، دست به دست هم داده‌اند تا راه را بر فعالیت‌های مدرن و پسامدرن خیریه‌ای در ایران تنگ کنند. به خصوص آنجا که این دو با هم جمع می‌شوند و این خلیقات در سیستم اداری می‌نشینند و بنابراین روحیه‌ای پدرسالارانه خواهان مدیریت اوضاع است، شرایط سخت‌تر می‌شود. در شرایط فعلی، حتی وقتی که از مشارکت‌های مردمی هم حرف می‌زنیم این روحیه پدرسالارانه می‌خواهد حضور داشته باشد و با اسامی متعدد از جمله فساد احتمالی، اختلال در سیستم مدیریت کشور، اختلال در امنیت ملی و ده‌ها دلیل دیگر، فضا را امنیتی و سیاسی می‌کند.

این موارد نمی‌گذارد نسل‌های جدیدتر که تا حد زیادی نسبت به خلیقات مذکور آزادتر هستند بیایند و توانایی‌های خود را به نمایش بگذارند. این موضوع ما را با شکاف نسلی وسیعی روبرو کرده است که نمی‌توان نسبت به آن بی‌تفاوت بود؛ شکاف نسلی که از یک طرف، در آن شاهد استمرار خلیقات ایرانی و بروکراسی قدرتمند حکومتی هستیم و از طرف دیگر نسلی را می‌بینیم که می‌خواهد آن خلیقات را کنار زده و تیمی و گروهی در سطح ملی و بین‌المللی کار کند و می‌خواهد از آن سیستم اداری آزاد باشد. اگر به این شکاف نسلی توجه نکنیم؛ با توجه به اینکه نسل پرجمعیت دهه ۵۰ و ۶۰ آرام آرام به سمت بازنشستگی پیش می‌رود، یعنی نهایتاً ۱۰ تا ۲۰ سال آینده این نسل کنار خواهد رفت و کشور باید در اختیار نسل‌های جدیدی قرار گیرد که اساساً متفاوت فکر و عمل می‌کنند و اگر این شکاف ترمیم نشود و راه‌های میانه‌ای برای آشتی این دو نسل ارائه نشود، مسلماً بقای برای سیستم جاری متصور نخواهد بود.

می‌توان به راه حل سومی اندیشید که در آن، هم مشارکت مردمی باشد و هم سیستم‌های نظارتی حکومتی تا حدی فعالیت داشته باشند. این دو می‌توانند نافی هم نباشند و بلکه همچون تکمیل‌کننده هم عمل کنند. اگر چنین اتفاقی بیفتد، می‌توان برای گذر از این موانع، امیدوار بود.

ضعیف و ناتوان، مقتضی حدی از آزادی و قانون‌گامی (کاهش قوانین) است تا این مشارکت‌ها را به رسمیت بشناسد و اجازه دهد که مردم مشارکت داشته و مشکلات را مطرح و شناسایی کنند و همان‌ها برای مشکلات شناسایی شده و راه‌حل‌های پیشنهادی، اقدام عملی انجام دهند؛ بی‌آنکه دولت قصد سازماندهی آن‌ها را داشته باشد؛ موضوعی که بارها تجربه شده و بارها شکست آن دیده شده است. دولتی که با قانون‌های متعدد، مایل است هم خود مشکلات را شناسایی و هم خود بوجه برای آن تعیین کند و هم خود نیروی انسانی مورد نیاز را در اختیار بگذارد و نظارت کند و همه کار را خود انجام دهد یا در بهترین حالت از خیرین دعوت کند تا برای مواردی که شناسایی کرده است پول در اختیار بگذارند، این چنین دولتی و چنین حاکمیتی، نمی‌تواند فضا را برای مشارکت‌های مردمی و استفاده از ظرفیت‌های مردمی در نظام اداری با شمول متعدد آن باز کند. نه تنها نمی‌تواند بلکه هر جا چنین تلاشی ببیند هم بلافاصله مداخله می‌کند تا مبادا حیطة‌ای از دسترس و کنترل وی خارج شود.

• چگونه می‌توان اثربخشی استفاده از ظرفیت‌های مردمی در نظام اداری را ارزیابی نمود؟

این ارزیابی می‌تواند در دو سطح انجام شود. یک سطح فرایندی و دیگری نتیجه‌بخشی است. هر چند در حال حاضر میل به مشارکت وجود دارد، اما زمینه‌های آن در کشور ما وجود ندارد. قاعدتاً حاکمیت برای استقبال از مشارکت‌های مردمی بنا به توضیحاتی که پیش از این گفته شد، باید مدتی تبعات اتخاذ چنین رویه و سیاستی را بپذیرد. یعنی بپذیرد که یک مدتی اجرای این رویه و سیاست، افت و خیز خواهد داشت؛ ممکن است در کوتاه‌مدت برخی از کارها عقب بیفتد و اتفاقاتی رخ دهد و یا حتی فشارهایی معطوف به همین اختلال‌ها وی را به مداخله مجدد وادارد. با این همه، دولت و حاکمیت باید صبر و حوصله داشته باشند. در این دوره انتقال، دولت و حاکمیت باید پشتیبانی‌هایی را داشته باشد و به صرف نرسیدن به نتیجه در کوتاه‌مدت، این رویه را متوقف نکند.

همان‌طور که اشاره کردم، چنین مسئله‌ای در دو سطح می‌تواند مورد توجه قرار گیرد؛ یکی فرایندی که مقتضی دوره‌ای از انتقال است و دولت و حاکمیت باید مراقبت‌ها و حمایت‌هایی را مبذول دارند و دیگری نتیجه‌بخشی، بدین معنا که نتیجه این فرایند ممکن است بعد از یک دهه یا یک دهه و نیم مورد ارزیابی کارشناسی ملی و بین‌المللی قرار گیرد تا نشان دهد سیاست‌های اتخاذ شده و حوزه‌های مشارکتی تعریف شده، تا چه حد در رسیدن به برنامه‌های خود توفیق داشته‌اند. این کار باید به‌صورت مشارکتی توسط دولت و خیریه‌ها با وزن بیشتر خیریه‌های مدیریت‌کننده خیریه‌ها انجام گیرد. این کمیته مشترک می‌تواند در تعریف حوزه‌های جدید خیریه، مقررات کنترل فعالیت مالی خیریه‌ها و جلوگیری از فسادهای مالی

• لطفاً کمی در مورد نقش مشارکت‌های مردمی در توسعه کشور توضیح دهید؟

باتوجه به مطالبات گسترده مردمی و بدبینی به سیستم‌های دولتی که در دهه‌های اخیر ناتوانی و ضعف خود را به انحاء مختلف نشان داده‌اند، اساساً در این نقش، دیگر بحث انتخاب در میان نیست، بلکه بحث الزام است. لازم است این بار، ناموزونی مراکز حائز اهمیت جای خود را به موزونی و هم‌وزنی این نهادها بدهد. نهاد سیاست، نهاد دین، اقتصاد، جامعه، فرهنگ، آموزش، محیط زیست، خانواده و فضای مجازی، عرصه‌هایی هستند که باید با یکدیگر متوازن و مرتبط شوند. باید به تسلط نهاد سیاست و نهادهای همبسته آن پایان داد و راه را بر ابراز وجود و گفتگوی دیگر نهادهای فوق‌الذکر باز کرد. محیط زیست و خانواده و فرهنگ و آموزش و اقتصاد و حتی دین نباید ذیل سیاست قرار گیرند. اصولاً زمینه را نباید چنان تعریف کرد که در آینده نهادی دیگر، دیگر نهادهای مذکور را به استیلاي خود درآورد. این هماهنگی و ارائه الگوهایی از روابط پایدار بین این هشت نهاد، کار دانشگاه است. امروزه می‌توان با استفاده از ظرفیت‌هایی که در هوش مصنوعی و فضای دیجیتال است، ضمن بازخوانی تجربه کشورهای موفق راه‌های خوب و مناسبی به اقتضای فرهنگ و جامعه و جغرافیای ایران برای این موضوع ارائه داد. دولت

می‌تواند سیاست‌گذارانه این روند را از دانشگاه‌ها بخواهد، اگر بتواند نخست به حریم دانشگاه احترام بگذارد و پای خود را از روی گلیبم دانشگاه بردارد و کار دانش و دانشگاه را به دانشگاهیان واگذار کند و از هرگونه تعدی به قلمرو دانش و دانشگاه جلوگیری کند. دولت نمی‌تواند در ارائه تصویری از این الگوی پایدار و متوازن، خود یکی از کنش‌گران باشد. او باید این کار را به دانشگاه آزاد و مستقل بسپارد و سر تعظیم جلوی دانشگاه آزاد و مستقل که منفعت او و کشور و فرهنگ و غیره را عرضه می‌دارد، خم کند. دولت خردمند در گام نخست باید نتیجه‌گرا باشد و ببیند اتخاذ کدامین سیاست می‌تواند او را به اصلی‌ترین اهداف خود یعنی کاهش فقر، تأمین رفاه، تأمین امنیت، تأمین استقلال اقتصادی و سیاسی کشور، رشد استعدادهای فرهنگی، توسعه بهداشت، خوشنامی بین‌المللی و غیره برساند. نیل به این اهداف در دنیای فناورانه و مشارکتی جدید در تمامیت کره زمین، مقتضی اتخاذ سیاستی تمرکززدایانه است. بنابراین خیر و نفع دولت در واگذاری‌های عاقلانه و قاعده‌مند مردمی است نه در توسعه بیشتر و افزایش تصدی‌گری خود که نمونه‌هایی از آن را می‌توانیم در محدود کردن فضای وب برای کوچ مردم به اپلیکیشن‌های داخلی و قطع ارتباط با جهان آزاد مشاهده می‌کنیم. این راه، به بادیه رفتن است و باد کاشتن و طوفان درو کردن.